

سلطنت قباد و ظهور مزدك

- ۲ -

پس از مرگ فیروز چون جز پسر کوچک او قباد پسران دیگرش نیز با وی در جنگ مقتول شده بودند^۱، ایرانیان قباد را به سلطنت بر داشتند. ایرانیان همه سال بهیاطله خراجی میدادند، تا اینکه قباد قدرتی حاصل کرد و چنان توانا شد که از ادای خراج استنکاف نمود. دوران استیلای هیاطله بر ایرا نیان دو سال بود [فصل ۳-۴] علاوه برین قباد چون در سلطنت قدرتی یافت بدعتهای تازه نهاد و قوانین جدیدی وضع کرد. از آنجمله یکی امر باشتراك زنان بود که مردم را بد آمد و بدین سبب بر وی شوریده او را از سلطنت بر داشتند و در بند کردند، و چون از فیروز (بجز قباد)^۲ پسری نمانده بود و بنا بر قانون مملکت تا از خاندان شاهی کسی وجود داشت بتخت نشاندن دیگران امکان ناپذیر بود و لاش (بلاش) برادر فیروز را بشاهی برگزیدند. و لاش بزرگان ایران را گرد آورد تا در باره قباد مشورت کند. بسیاری از ایشان با کشتن او مخالف بودند، گشنسب داد که سپهسالار سرحدات مجاور خاك هیاطله بود و منصب عالی کنارنگی داشت، چاقوی کوچکی که ایرانیان در ناخن گرفتن بکار میبردند نموده گفت این چاقو بدین کوچکی امری را انجام میتواند داد که هزاران مرد جنگی از انجام آن عاجز خواهند گشت، لکن سائر بزرگان بر گفتار او توجهی

۲۰۷

۱ - این مطلب اشتباهست، چه پس از فیروز برادرش بلاش چهار سال سلطنت کرد و پس از آن قباد پادشاهی رسید، علاوه برین پس از مرگ فیروز غیر از قباد پسر دیگر او جاماسب نیز زنده بود

۲ - بازم نویسنده اشتباه کرده است. بلاش پیش از قباد پادشاهی رسید و شاهزاده ای که پس از خلع قباد بر تخت نشست جاماسب برادر وی بود،

نکردند و مجبوس ساختن قباد را در «قلعه فراموشی» همداستان شدند. نام این زندان از آنجهت قلعه فراموشی بود که مجبوسین آن یکباره از خاطرها فراموش میشدند و هرگاه کسی نام ایشانرا بر زبان میراند بهلاکت میرسید. (فصل ه) زن قباد که سخت زیبا بود بشوی خویش دسترس داشت و او را طعام میدرد. کوتوال قلعه بدو عاشق شد و در صدد فریب دادن وی بر آمد. زن این مطلب با شوی در میان نهاد و قباد او را امر داد که تسلیم کوتوال شود. کوتوال نیز چون شیفته زن بود دیدار شوی را برو آزاد کرد. در همانحال یکتن از بزرگان ایران بنام سیاوش که هوا خواه قباد بود در اطراف قلعه از پی فرصت میگشت تا شاهرا از حبس برهاند. پس قبادرا بوسیله زن آگاه ساخت که با سواران واسبانی چند نزدیک زندان منتظر است. روزی شامگاه قباد زن خویش را امر داد که بلباس وی در آید و خود نیز جامه زن در بر کرده بدانصورت از زندان بگریخت. بامداد آنشب زندان بانان چون در زندان نگریستند کسی را با جامه قباد دیدند و گمان بردند که او قباد است و فرار شاه چندروزی پوشیده ماند. - درینجا نویسنده از سرگذشت زن قباد چیزی نگاشته است، چه درین باب روایات فراوان نقل کرده اند. -

قباد چون بدستیاری سیاوش از زندان گریخت با او بسرزمین

۱ - درینجا پروکپوس یکی از وقایع زمان سلطنت شاپور دوم و موضوع خود کشی ارشک (Arsace) شاهزاده ارمنستان را که در قلعه فراموشی مجبوس بود نقل میکند و اینواقعه را فوستوس دو بیزانس Faustus de Byzance مورخ ارمنی هم در کتاب خود ذکر کرده است.

۲ - چنانکه از مطالب بعد بر می آید آمدو رفت زن قباد با مراقبت و اجازه کوتوال بوده است،

هیاطله رفت و شاه ایشان دختر خویش بدو داد و سپاهی فراوان در اختیار او گذاشت تا با ایرانیان بجنگد .

قباد چون بقلمرو گشنسب داد رسید یکی از نزدیکان را گفت که هر کس آنروز در اطاعت وی بر دیگران سبقت جوید بر تبه کنارتنگی خواهد رسید . لکن ازین گفته زود نادم شد ، چه بیاد آورد که اعطای اینگونه مناصب ، بنا بر قانون ممالکت ، جز بآنانکه بحکم وراثت شایسته آتند جائز نیست . قضا را نخست جوانی از خاندان گشنسب داد موسوم به آذر گنبدید کردن باطاعت وی نهاد و قباد بی آنکه از قانون تخلف کند بوفای عهد نوفیق یافت . پس قباد بآسانی بر ممالکت خویش مسلط شد و بلاش که هوا خواهانش او را ترك گفته بودند پس از دو سال پادشاهی دستگیر و کور شد . قباد گشنسب داد را نیز بگشت و مقام وی را به آذر گنبدید سپرد . سیلوش هم بر تبه ارتشتارانسالاری « که برترین مراتب کشوری و لشکری بود » نائل آمد و او نخستین کس و آخرین کسی بود که بدین مقام رسید . سپس قباد بنیان پادشاهی خویش را استوار ساخت و « چون در کیاست و شهامت بی مانند بود » بآسانی در سلطنت صاحب اقتدار گشت (فصل ۶) .

پس از چندی قباد از آناستاز امپراطور روم مبلغی وام خواست تا یاری سپاهیان هیاطله را پاداش دهد . امپراطور با برخی از نزدیکان مشورت نمود و بموابدید ایشان در خواست شاه ایران را رد کرد . چه مساعدت در استحکام دوستی ایرانیان و هیاطله از خردمندی دور بود . پس قباد یاری لشکریان هیاطله بچنگ رومیان برخاست و بر ارمنستان حمله برده شهر آمد را پس از محاصره طولانی بگرفت . پس از چندی قبائل هون بر نواحی شمال ایران

تاختند و قباد ناچار برای دفع خصم جدید با ایران بازگشت. ایرانیان شهر آمد را در برابر هزار لیور طلا برومیان رد کردند و مصالحه نامه ای بین سلر سردار رومی و اسپهبد ایرانیان منعقد گشت (فصل ۷-۹). قباد عاقبت بر «در بند های خزر» که مورد تاخت و تاز وحشیان شده بود دست یافت. در همانحال امپراطور روم نزدیک سرحد ایران قلعه ای بنام **داراس** (دارا) بنا نهاد و قباد چون از جنگ وحشیان فراغت یافت برین امر که مخالف قرار داد دولتین بود اعتراض کرد. ولی امپراطور گاه با تهدید و گاه با وعده های دوستانه و تقدیم مبالغ هنگفت شاه ایران را آرام نمود. با وجود این ایرانیان خرسند نبودند و مخصوصاً چون امپراطور روم قلعه دیگری در ارمنستان نزدیک سرحد ایران بنا کرد آتش خشم ایشان تند تر شد (فصل ۱۰).

۲۱۰

پس از آنکه ژوستین^۱ بتخت امپراطوری روم شرقی نشست، قباد در صدد تعیین جانشین خویش برآمد. پسر دوم او **جام** (زامس) جانشین پدر نمیتوانست شد، چه يك چشمش کور بود. پسر بزرگ خود **کاوس** را هم دوست نمیداشت و بیشتر مایل بود که تاج و تخت را بکوچکترین فرزند خویش **خسرو** که از خواهر اسپهبد بوجود آمده بود سپارد. ولی جام چون از دیگر پسران قباد دلیرتر بود ایرانیان بیشتر بدو مایل بودند و قباد از آن میترسید که پس از مرگش باسلطنت خسرو مخالفت کنند. پس رسولان چند نزد ژوستین امپراطور روم فرستاد و از او درخواست صلح قطعی نمود و خواهش کرد که امپراطور خسرو

۱. پروکوپوس اسپهبد را اسم پنداشته است.

را بفرزندی پذیرد . امپراطور و برادر زاده اش ژوستینیان که ولیعهد وی بود ، در قبول در خواستهای قباد متفق بودند ، ولی پروکلس^۱ که مقام کوستوری^۲ داشت امپراطور را منصرف نمود و چون قباد در نامه دیگر از امپراطور خواهش کرد که چند تن از بزرگان روم را برای انعقاد مصالحه قطعی تعیین کند و ترتیب قبول خسرو را بفرزندی کتباً بدو اطلاع دهد ، امپراطور بدستور پروکلس جواب داد که بفرزندی پذیرفتن خسرو « چنانکه شایسته افراد قبائل وحشی است صورت پذیر تواند بود ، یعنی این امر در میان وحشیان با سلاح انجام میگیرد نه با نوشته و سند . » سپس امپراطور سه تن از بزرگان را برای عقد مصالحه قطعی نامزد کرد . از جانب شاه ایران نیز سیاوش و ماهبد تعیین شدند و در سرحد مملکت نمایندگان رومی را ملاقات کردند ، ولی چون از طرفی ایرانیان در مملکت لازیکا (کلشیس^۳ سابق) برای خود حقوقی قائل بودند و از طرف دیگر طرز بفرزندی پذیرفتن خسرو در نظر ایشان ناپسند می نمود ، نمایندگان طرفین از یکدیگر جدا شدند و خسرو که بجانب سرحد می آمد تا از آنجا بروم رود ، خشمگین نزد پدر بازگشت .

پس از آن ماهبد پیش قباد زبان بیدگوشی سیاوش گشود و گذشته از اتهامات دیگر ، او را متهم کرد که موضوع لازیکا را بعمد پیش کشیده و بی سبب بنیان صلح دولتین را متزلزل ساخته است . پس بزرگان ایران برای رسیدگی و مشورت درین امر

۱ - Proclos

۲ - کوستور (Questeur) در روم قدیم بر حکامی اطلاق میشد که

مأمور امور مالی بودند .

۳ - Colchis

گرد آمدند ، ولی حسد بر رأی ایشان از قانون فرمانروا تر بود ، چه بزرگان ایران بر مقام ارجمند سیاوش بدیده حسد مینگریستند ، و چون سیاوش در اعمال خویش مطلقاً عدل و انصاف پیشه کرده و بدین سبب از بزرگان دیگر که کبر و غرورشان جلی بود متکبر تر می نمود ، ازو کینه ای در دل داشتند . پس برو تهمت‌های تازه زدند و گفتند که سیاوش قوانین و مقررات ایران را محترم نمی‌شمارد و خدایان دیگر را ستایش می‌کند و بر خلاف قوانین ایران جسد زن نومرده خویش را بخاك سپرده است . سرانجام قضات حکم بقتل سیاوش دادند و قباد با آنکه او را دوست میداشت ، با احترام قوانین مملکت امر بکشتن وی داد و رتبه ارتشتارانسالاری بر افتاد (فصل ۱۱) .

پس از آن قباد بر آن شد که قوم ایبر^۱ را که عیسوی مذهب و مطیع وی بودند بقبول مراسم و آداب مذهبی خویش مجبور سازد . پس بشاه ایشان **گرگین** [گورژنس] فرمان داد که در تمام اموردینی از ایرانیان پیروی کند و مخصوصاً تدفین مردگان را موقوف داشته آنانرا چنانکه در ایران مرسوم بود پیش طیور گوشتخور و سگان اندازد . گرگین ازین فرمان سر پیچید و امپراطور روم را یاری طلبید . قباد نیز سپاهی بسرداری بویه (بوئس) که عنوان **وهریز** داشت بجنک وی روانه کرد و چون امپراطور روم سپاه کافی بکمک گرگین نفرستاده بود ، گرگین ناچار به **لازیکا** گریخت . سپس لشکریان رومی بسرداری **ستاس**^۲ و بلزارپوس بارمنستان ایران تاختند و درین سفر بود که بروکویوس بعنوان مشاور قضائی و منشی مخصوص با بلزارپوس همراه گشت (فصل ۱۲) .

۲۱۲

۱-ایبرها (les ibères) در گرجستان کنونی میزیستند

۲ - Sittas

اندک زمانی بعد ژوستن امپراتور روم درگذشت و در عهد جانشین او ژوستینیان جنگ ایران روم تجدید شد. سردار ایرانی فیروز «معروف به مهران» در محل دارا از لشکریان رومی شکست یافت و قباد برای تنبیه آن سردار از سرش افسر زرینی را که نشان افتخار وی بود برگرفت. سپس از جانب روم روفینوس نام نزد قباد آمد تا در باب شرایط صلح مذاکره کند. شاه ایران جواب داد زمانی بمصلحه راضی میشود که دولت روم مبلغی را که برای حفظ دربند های خزر تعهد کرده است بدولت ایران پردازد و قلعه دارا را نیز ویران کند. لکن مذاکرات صلح بجائی نرسید. در سنوات اخیر پادشاهی قباد المنذر شیخ عرب نیز با ایرانیان گمهای فراوان کرد [فصل ۱۳-۲۱]. بالاخره زمانی که باز ایرانیان با روم در زد و خورد بودند قباد سخت بیمار شد و با ماهبد که از دیگر بزرگان بدو نزدیکتر بود در باب جانشین خود مشورت کرد و گفت که میتوسد ایرانیان پس از مرگش بامنظور وی، یعنی سلطنت خسرو، مخالفت کنند.

ماهبد گفت بهتر آنست که میل خود را درباب سلطنت خسرو بنویسد تا ایرانیان را یارای مخالفت نماند. قباد نیز در وصیت نامه خود نوشت که پس از وی خسرو شاه ایرانست. پس از مرگ قباد پسر بزرگش کاوس ادعای سلطنت کرد ولی ماهبد گفت که هیچ کس بی اجازه بزرگان بمقام پادشاهی نمیتواند رسید، سپس درانجمن بزرگان وصیت نامه قباد را بخواند. بزرگان نیز با احترام فضائل قباد خسرو را بسلطنت بر داشتند.

آگاتیاس - مختصری از تاریخ قباد که آگاتیاس مورخ یونانی (متوفی در سال ۵۸۳ میلادی) در اواخر کتاب چهارم از تاریخ

سلطنت ژوستی نین نقل میکند ، برای منظور ما اهمیت مخصوص دارد ، چه نویسنده مدعیست که مأخذ آن سالنامه‌های سلطنتی محفوظ در دفاتر تیسفون بوده است . بنا بر درخواست آگاتیاس سرژیوس^۱ مترجم ، که خسرو انوشیروان او را داناترین مترجمان مملکتین می شمرد ، برؤسای دفاتر سلطنتی ایران مراجعه کرد و از آنان درخواست نمود که سالنامه‌ها را باو نشان دهند . سپس با اجازه آنان از روی سالنامه‌های پادشاهان ایران ومدت سلطنت و وقایع مهم دوران پادشاهی هر يك را اقتباس کرد و آنها را بزبان یونانی در آورده برای آگاتیاس فرستاد .

آگاتیاس پس از بیان وقایع سلطنت چهار ساله بلاش مینویسد :

« پس از وی قباد پسر فیروز در ایران پادشاهی رسید و بارومیان و وحشیان مجاور مملکت جنگهای بسیار کرد و بفتوحات فراوان نائل شد و سلطنت او پیوسته با فتنه و فساد توأم بود . قباد با رعایای خویش بخشونت و زشتخوئی رفتار میکرد و میخواست نظم و قاعده مرسوم را بر اندازد و در حیات مردم انقلاباتی پدید آورده اخلاق دیرینه را دگرگون سازد . میگویند که این پادشاه قانونی وضع کرده و اجازه داده بود که زنان بتمام مردان بلا استثناء تسلیم شوند و بگمان من اتخاذ این طریقه مبتنی بر دلائل عقلی سقراط و افلاطون نبوده و شاه ایران با وضع قانون مزبور بفائده ای که بنا بر دلائل فلاسفه مزبور ازین طریقه متصور است توجه نداشته . قانون مزبور اجازه میداد که مردان بدلخواه خویش با هر زنی ، حتی با زنان شوهر دار معاشرت و نزدیکی کنند . وضع این قانون موجب گناهکاری فراوان شد و هرچه حکام ایرانی (ساتراپها) آشکارا از آن اظهار تنفر کردند و دوام آن فضاحت را تحمل ناپذیر شمردند ثمری نبخشید .